

چانه زنی با مدر نیته

دکتر آصف بیات، کمال اطهاری و
اعظم خاتم



عنوان کتاب شما را در زبان فارسی به سیاست‌های خیابانی: جنبش تهری دستان در ایران ترجمه کرده‌اند. اشاره‌ام به طور مشخص به اصطلاح کلیدی سیاست‌های خیابانی (street politics) است. این اصطلاح پیش از انتشار کتاب شما واژه‌ای بود که در اینجا و آنجا به کار برده می‌شد، اما به نظر می‌رسد که با این کتاب بود که به یک مفهوم و ترمینولوژی بدل شد. شاید مناسب باشد بحث را با توضیح شما در خصوص فرضیه یا مسئله اصلی کتاب شروع کنیم. فرضیه‌ها یا مسائل کتاب را با چه چارچوب نظری مورد بررسی قرار دادید؟ و مهمترین نتایجی که از دل پژوهش‌تان حاصل شده است کدام‌اند؟

بیات: خیلی ممنون از دعوت شما. این کتاب در درجه اول نوعی تاریخ‌نگاری فعالیت‌های تهری دستان شهری است. بحث من این است که گرچه تهری دستان شهری معمولاً در نوشته‌های سیاسی فراموش می‌شوند، اما کارهای مهمی در زندگی روزمره‌شان انجام می‌دهند که تبعات سیاسی و اجتماعی خیلی مهمی دارد. در درجه دوم سعی کرده‌ام نقش سیاسی و اجتماعی تهری دستان

سیاست‌های خیابانی جنبش تهری دستان در ایران عنوان کتابی است که به قلم آصف بیات که تجربه زندگی شخصی خویش را با دامنه گسترده‌ای از ادبیات تنوریک از سویی و حجم وسیعی از داده‌های منابع متنوع از دیگر سو درآمیخته و از این رهگذر چارچوب نظری نوینی برای مطالعه زندگی تهری دستان شهری عرضه کرده است. زندگی طبقه‌ای که برخلاف طبقه کارگر و طبقه متوسط، در مطالعات اجتماعی از زاویه تنوریک چندان مورد توجه قرار نگرفته است. تازگی مضمون، استحکام مبنای روش شناختی و چارچوب تنوریک ارائه شده، و سرانجام ویژگی میان رشته‌ای کتاب، جملگی، زمینه‌های توجه جدی طیف گسترده‌ای از محققان مطالعات اجتماعی، خاصه جامعه‌شناسان و سیاست‌شناسان و اقتصاد سیاسی دانان را بدین کتاب طی مدتی که از انتشار اصل انگلیسی (۱۹۹۲) و برگردان فارسی (۱۳۷۹) آن سپری شده فراهم کرده است. به همین مناسبت کتاب ماه علوم اجتماعی میزگردی را با حضور آقایان آصف بیات و کمال اطهاری و خانم اعظم خاتم برگزار کرده است که ذیلاً می‌خوانید.

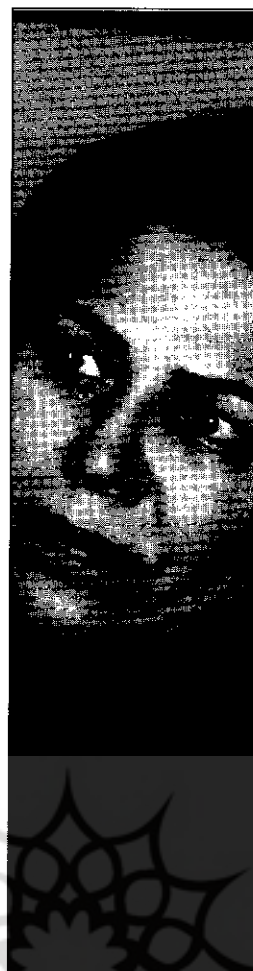




اینکه برای آن ضرورتاً پرداختی صورت بگیرد. هدف دوم نوعی هدف غیراقتصادی است. به نظر من در پیشروی آرام یک جور گرایش به زندگی نسبتاً مستقل از نهادها و موازین رسمی مدرن مثل سازمانهای مدرن بوروکراتیک یا قواعد بوروکراتیک دولتی یا خصوصی است، به عبارت دیگر نوعی دوری جستن از زندگی و کار رسمی. انسانهای غیررسمی، این بازیگران اصلی سیاست غیررسمی، مایل نیستند در کارخانه مدرن کار کنند و برای حل و فصل دعوایشان به پلیس رجوع کنند و برای ازدواج کردن به دفترهای رسمی رجوع کنند یا حتی از بانک وام بگیرند. اینان ترجیح می‌دهند از قواعد و ضوابط و موازین بدیل غیررسمی استفاده کنند.

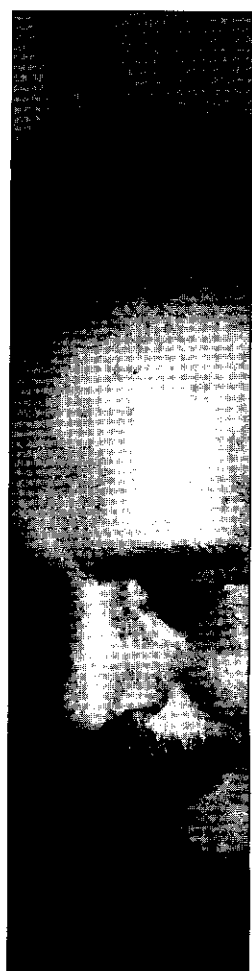
یعنی به جای اینکه به پلیس رجوع کنند به ریش سفیدهایشان مراجعه می‌کنند یا به جای اینکه از بانک پول بگیرند از صندوق قرض الحسنه خودساخته‌شان وام می‌گیرند. به عبارت دیگر هدف از این کار نوعی مذاکره یا نوعی چانه زدن یا مدرنیته است، یعنی می‌خواهند در حاشیه مدرنیته قادر باشند به بقایشان ادامه بدهند و زندگی خودشان را پیش ببرند یا به اصطلاح زندگی آبرومندانه داشته باشند. چرا این هدف را در پیش می‌گیرند؟ زیرا این کنشگرهای ناچنیش کسانی‌اند که به راحتی قادر نیستند با موازین پرهزینه زندگی مدرن روزگار بگذرانند، یعنی مثلاً

نمی‌توانند زیر سیطره دیسیپلین بوروکراسی و انضباط زمان و مکان و قرارداد کار کنند. واقعیت این است که زندگی در مدرنیته هم فوایدی دارد و هم مستلزم هزینه‌ها و قابلیت‌هایی است که ضرورتاً همگان از عهده پرداخت این



شهری را تثویزه کنیم. اهمیت تثویزه کردن نقش تهی‌دستان شهری در این است که توجه‌ها در ادبیات اغلب به طبقه کارگر و طبقه متوسط معطوف شده است و تهی‌دستان شهری در کارهای تثویزیک به فراموشی سپرده شده‌اند. برای این کار من روی سیاست غیررسمی (informal Politics) دست گذاشتم و "پیشروی آرام" را مفهوم سازی کردم، مفهومی که هم با جنبشهای اجتماعی (social movements) تفاوت دارد هم با مفهوم مقاومت (resistance) و هم با مفهوم استراتژیهای بقاء (survival strategies).

فعالیت‌های تهی‌دستان شهری به ویژه در کشورهای خاورمیانه هم ویژگیهای منطقه‌ای دارد و هم خصوصیات فرهنگی و معمولاً به صورت ناچنیش (non-movement) است یعنی به صورت فعالیت درازمدت روزمره یا عادی. این فعالیتها غالباً بخشی از زندگی واقعی مردم و اغلب به صورت انفرادی یا در محدوده خانواده یا طایفه است. تهی‌دستان شهری با این فعالیتها به دنبال بهتر کردن زندگی خودشان‌اند. دستاوردهای تهی‌دستان شهری معمولاً با هزینه گروههای پر قدرت اقتصادی و سیاسی یا حتی منافع عمومی حاصل می‌شود. در کتاب به تفصیل از این نوع فعالیتها صحبت کرده‌ام. مثلاً اشغال زمینها توسط بیخانمانها، ساختن خانه، اشغال کوچه و خیابان و پیاده‌روها برای برپا کردن بازار و دکه، اشغال



اطهارای:
در کشورهای خاورمیانه، قوام مدنی از آمریکای لاتین پایین تر است؛ در این کشورها به دلیل پول نفت، دولت استقرار و اقتدار بیشتری دارد

خاتم:
بیات با تحلیل انقلاب ایران شواهدی را نشان می‌دهد دال بر اینکه لزوماً رابطه یک سویه‌ای بین نارضایتی‌های اقتصادی و جنبشهای اجتماعی وجود ندارد

آپارتمانها، تبدیل خیابانها به پارکینگ ماشینها، جمل پول و غیره. کنشگرها در این میان دو هدف را دنبال می‌کنند. یک هدف عبارت است از بازتوزیع ثروت و مالکیت و موقعیت، مثلاً اشغال زمین یا خانه یا استفاده از خدمات آب و برق بدون

هزینه‌ها برنمی‌آیند. تهی‌دستان شهری از عهده هزینه‌های زندگی مدرن برنمی‌آیند و قابلیت‌های لازم را ندارند و از این رو دنبال بدیلها می‌گردند، دنبال سازمانها یا روابط یا ضوابط بدیل. بنابراین طبیعی است که این کنشگران نمی‌توانند ضد مدرن عمل کنند یا اینکه مدرنیته را به طور کلی نفی کنند چون قادر به این کار نیستند، در عوض سعی می‌کنند به چانه زنی یا مدرنیته بپردازند و آن را دور بزنند. بنابراین این ضرورتاً نه یک پدیده سنتی است و نه ضد مدرن، بلکه همان طور که گفتم نوعی چانه زنی با زندگی مدرن است. کنشگر چه بسا کارگر باشد و چه بسا بخشی از طبقه متوسط اما به هر حال اغلب از تهی‌دستان شهری است. تهی‌دستان شهری کسانی‌اند که به لحاظ زندگی کردن در دنیای مدرن با ضوابط مدرن به غایت ناتوان‌اند. اجازه بدهید مثالی بزنم. اگر یک نفر بخواهد در یک کارخانه کار کند باید سر ساعت در کار حاضر شود، باید وسیله نقلیه خوبی داشته باشد و غیره. وقتی نتواند چنین شرایطی را برای خود مهیا کند به کاری می‌پردازد که بیشتر روی آن کنترل داشته باشد یعنی یک نوع کار غیررسمی. این یک نوع پیشروی آرام است. سیاست خیابانی یا سیاست کوچه و خیابان در واقع یک جنبه از این استراتژی پیشروی آرام است که در فضای عمومی و نظم عمومی پدید می‌آید.

عناصر مهم مورد مطالعه در اینجا عبارت‌اند از: کنشگران و عوامل اوتوریته مثلاً دولت یا پلیس یا شهرداری. من این چارچوب نظری را به کمک بررسی تجربی و تاریخی فعالیتهای گروههای تهی‌دست شهری در ایران طی دوره زمانی چند سال قبل از انقلاب تا سالهای دهه ۱۳۷۰ تدوین کردم. پس از انتشار کتاب، مطالعات دیگری هم با کمک همین چارچوب نظری در مورد مصر انجام دادم و از این طریق چارچوب نظری‌ام هم آزمون شد و هم تدقیق. به این نتیجه رسیدم که پیشروی آرام معمولاً سیاست مارژینالهای شهری

معمولاً این نوع سیاستها در جوامعی پیاده می‌شود که دولتهای اقتدارگرا یا پوپولیستی دارند.

نکته‌ای که برایم جالب است اینکه گرچه من در مقالات دیگرم نیز تأکید کرده‌ام که این چشم‌انداز نظری عمدتاً برای کشورهای خاورمیانه‌ای است اما در ایران زیاد مورد توجه قرار نگرفته و در عوض در کشورهای آمریکای لاتین مورد استفاده واقع شده است. این نکته برای خود من به یک پارادوکس بدل شده است. خاتمه: مایلم اهمیت کتاب آقای بیات را از دو بعد مورد توجه قرار دهم. یک زاویه عبارت است از مباحث شهری، موضوع سکونتگاههای غیر رسمی به عنوان پدیده‌ای رو به رشد، شناسایی حرکت‌های ساکنین این سکونتگاهها یا جماعتی که به این سکونتگاهها رانده می‌شوند، و سرانجام نگاه آنها به موقعیت خودشان. این پدیده‌ای است که ما کار زیادی درباره‌اش نکرده‌ایم. به نظر می‌رسد امروزه حدود ۱۵ الی ۲۰ درصد از جامعه شهری ما در سکونتگاههای غیررسمی زندگی می‌کنند. بخش مهمی از آنان گروههای تهی‌دست‌اند. اگرچه طی دهه هفتاد گروههای متشکل کارگری و غیره نیز به این سکونتگاهها رانده شدند و امروزه بخشی از ساکنین حاشیه شهرها را تشکیل می‌دهند، اما اهمیت بحث در مورد این گروهها و اجتماعی که در حاشیه شهرها تشکیل می‌شوند و نوع تعامل این اجتماعات با شهر بحث مهمی است که از دید جامعه‌شناسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. کارهای زیادی در بحثهای برنامه‌ریزی فضا و برنامه‌ریزی مسکن صورت گرفته است یعنی در این باب که چگونه برخی گروهها قادر نیستند در نظام برنامه‌ریزی شهری به مسکن در حد استاندارد دست یابند، اما کمتر از پایین به این گروهها نگاه شده است یعنی اینکه این گروهها چه کسانی‌اند و مشخصات‌شان چیست و چگونه زندگی خود را سامان می‌دهند اساساً مورد مطالعه قرار نگرفته است. این در حالی است که دهها از این نوع اجتماعات اطراف

بیات:

گاهی افراد فی‌نفسه از نظر فرهنگی در حاشیه‌اند و گاهی هم عواملی مانند بازار یا دولت، آنها را به حاشیه می‌راند؛ شق اول به فرهنگ فقر نزدیک است



تهران ساخته می‌شود اما ما مکانیزمهای گرفتن زمین و ساخت‌وسازهای یک شبه و غیره را به خوبی نمی‌شناسیم. بنابراین این کتاب در ادبیات شهری ما جایگاه ویژه‌ای دارد.

از زاویه‌های دیگر این کتاب در ادبیات مربوط به جنبشهای اجتماعی نیز موقعیت ویژه‌ای دارد که خود آقای بیات هم روی آن تکیه کرد: اینکه ما برای شناخت تغییرات اجتماعی در جامعه تاکنون فقط در قالب تئوریهای کلاسیک کار می‌کردیم یعنی بحث جنبشهای اجتماعی. مثلاً مدتی است در مجله زنان بحثی راجع به جنبش زنان مطرح است مبنی بر اینکه آیا ما در ایران چیزی به نام جنبش زنان داریم یا خیر. ابزاری که محققان برای تحلیل این تغییرات دارند چندان پاسخگو نیست، زیرا با تعاریف کلاسیک جنبشهای اجتماعی چنین می‌نماید که ما جنبش اجتماعی زنان نداریم یعنی با گروههایی مواجه نیستیم که وحدت منابع روشنی داشته باشند، از سازمان‌دهی برخوردار باشند، رهبری داشته

است، خواه این مارژینالها شهری باشند و خواه در فضای سیاسی و اقتصادی کنونی مارژینالیزه شده باشند. طبقات متوسط هم چه بسا مارژینالیزه شوند. همچنین به این نتیجه رسیدم که پیشروی آرام حاصل شرایطی است که در آن خانواده نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند.

شاید این نکته در کتاب چندان برجسته نباشد. خانواده می‌تواند توان ساختی قابل توجهی برای بسیج نیرو و منابع ایجاد کند. زیرا وقتی خانواده اهمیت زیادی ندارد معمولاً افراد به انجمنهایی که خودشان می‌سازند وارد می‌شوند ولی اگر خانواده برای افراد قابل اتکا باشد افراد نیز معمولاً به آن تکیه می‌کنند. از این روست که من می‌گویم این مدل بیشتر مدل خاورمیانه‌ای است. در حالی که به نظر می‌رسد خانواده در آمریکای لاتین به اندازه کشورهای جوامع خاورمیانه اهمیت ندارد. (البته این ادعای من است و بحثی است قابل منازعه). مسئله دیگر مربوط می‌شود به فضای سیاسی و سیستم سیاسی، یعنی

خواستهای اقتصادی و جنبش اجتماعی وجود ندارد. این نحوه نگاه به هر حال در زمان نگارش کتاب اهمیت و تازگی زیادی داشت.

علیرغم ارزشهای زیاد کتاب، من مایلیم به دو سه نکته اشاره کنیم با این درونمایه که چه بسا کتاب آقای بیات نسبت به جامعه تهری دست ما در حاشیه شهرها برخی توهمها را پدید بیاورد. به نظر من بهتر بود که کتاب در تحلیل ذهنیت و موقعیت عینی این گروههای تهری دست قدری از اطلاعات و پدیدههای ساختاری که جنبه فراگیرتری دارند استفاده بیشتری می کرد تا منشأ این گروهها، سابقه سکونتشان در شهر و مناسبات و ذهنیتشان را نسبت به گروههای

باشند و اقدامات مشترک بکنند، ولی در عین حال هیچ آدم عاقلی نمی تواند تردید بکند که زنها موقعیتشان را عوض می کنند. بسیار خوب، زنها چگونه دست به تغییر موقعیتشان می زنند؟ ارزش کار آقای بیات از همین جا روشن می شود. این کتاب ابزار و شیوه جدیدی برای تحلیل تغییرات به دست می دهد، شیوه ای که بیات نام آن را پیشروی آرام می گذارد یا آنچه سیاست کوچه و بازار است.

شما بی آنکه مستقیماً آثار یک جنبش اجتماعی را ببینید یعنی بی آنکه مجموعه ای را ببینید که در اقدامات مشترک و فراگیر و گفتارهای واحد

خاتم:

رویکرد مثبت جامعه در حاشیه نسبت به متن،

عاملی است که زمینه ادغام

حاشیه نشینان را فراهم می کند،

از این روست که باید در سیاستهای حذفی ای

که از متن نسبت به آنها اعمال می شود

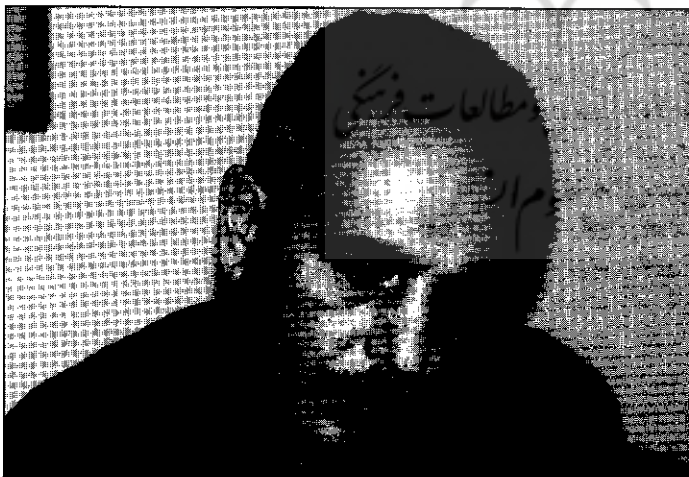
بازنگری کنیم



دیگری مثل حاکمیت و دولت توضیح دهد.

ما ویژگیهای عینی تهری دستان شهری را خوب نمی شناسیم، نمی دانیم چند سال است که در حاشیه شهر به سر برده اند، نمی دانیم ذهنیتشان راجع به جامعه شهری، یعنی آن متنی که می خواهند به آن برسند، چیست، نمی دانیم چانه زنی شان با مدرنیته ناشی از این است که نوع مدرنیته ای که ما داریم فضای لازم برای حضور اینها را در متن فراهم نمی کند یا اصلاً ویژگیهای قومی یا

دخیل اند، اقدامات فردی ولی مشابهی را شاهدید که توسط یک گروه اجتماعی صورت می گیرد و هدف معینی را دنبال می کند و موفق می شود که آن تغییر مورد نظر را صورت دهد. به نظر من چنین چارچوبی برای ما بسیار ارزش دارد، نه فقط برای مطالعات شهری بلکه همچنین برای بحث جنبشهای اجتماعی. به نظر من، در این کتاب یک وجه دیگری نیز هست که شاید این روزها



اطهاری:

اهمیت این کتاب در این است که

از چارچوبهای مرسوم جنبشهای اجتماعی

که اکثراً طبقاتی و سیاستزده است،

بیرون آمده و این نکته برای من

آموزنده بود

درونگرایی این جوامع است که مانع است. تحلیل غالب در ادبیات این است که اجتماعات حاشیه نشین درونگرا و قانونگرایانند، نظم گریزانند. این تحلیل در ایران خیلی رایج است و اینها را علت بروز آسیبهای اجتماعی، ناامنی، انواع جرایم و مشکلات می دانند.

در حالی که به نظر می رسد این اجتماعات حاشیه ای به شکلهای مختلف در تعارض با متن قرار گرفته اند، یعنی این تعارض دستاورد آنها نیست، آنها به سمت

کمتر اهمیت داشته باشد اما در زمان نگارش و سپس ترجمه کتاب به فارسی اهمیت خیلی بیشتری داشت. منظورم پیشداوریهایی است که گفتارهای کلان جامعه شناسی درباره این جنبشها دارند مبنی بر این که گروههای تهری دست به طرز اجتناب ناپذیر و به نحوی ذاتی و طبیعی اساساً انقلابی اند. اما بیات با تحلیل انقلاب ایران در این موضوع تردید می کند و شواهدی را نشان می دهد دال بر اینکه چنین رابطه یک سویه و یک طرفه ای بین نارضایتیهای اقتصادی و

متن حرکت می‌کنند، آنها به سمت مدرنیته حرکت می‌کنند، اصلاً به نظر من علت اینکه تهی‌دستان شهری به پیشروی آرام روی می‌آورد و نه به شورش، این است که می‌خواهند بی‌سروصدا جزئی از آن متن شوند - یعنی از انزوای جامعه روستایی به متن نزدیک می‌شوند و این نوعی موفقیت و دستاورد است. پس، رویکرد مثبت جامعه در حاشیه نسبت به متن عاملی است که زمینه ادغام حاشیه‌نشینان را فراهم می‌کند. از این رو ما باید سیاست‌های حذفی‌ای را که از متن نسبت به آنها اعمال می‌شود مورد مطالعه قرار دهیم. اینجاست که امکان نقد دولت و نقد جامعه‌ای که آنان را به فضای خودش راه نمی‌دهد و کوشش برای استاندارد کردن فضا و غیره معنا پیدا می‌کند. بنابراین بحث مکانیزم‌های حذفی مدرنیته ما نسبت به جامعه روستایی که می‌خواهد در متن جامعه شهری حل شود، تا حدی در کتاب گم است. همچنین مناسبات حاشیه و شهر، یعنی نگاهی که شهر به حاشیه دارد و نیز نگاهی که حاشیه به شهر دارد، خوب باز نشده است. بنابراین به نظر من کتاب به این دلیل فاقد چشم‌انداز نسبت به آینده جامعه

خاتم:

این کتاب در مقابل شیوه‌های کلاسیک،

ابزار و شیوه جدیدی برای

تحلیل تغییرات به دست می‌دهد،

شیوه‌ای که بیات نام آن را پیشروی آرام می‌گذارد

یا آنچه سیاست کوچک و بازار است

حاشیه‌نشین است. ما از نیمه دهه هفتاد در ایران شاهد اعتراضات آشکار و شورشهایی در جامعه حاشیه‌ای هستیم که اصولاً بر سر موضوع خدمات شهری و نیازهای این جوامع حاشیه‌ای صورت می‌گیرد. همین جنبش آشکارتر خبر از یک تغییری می‌دهد مبنی بر اینکه دوران آن نوع پیشروی آرام به سر آمده است. و جامعه وارد یک گفت و گوی آشکارتر شده است.

برای توضیح این نکته ناگزیرم بر این نکته تأکید کنم که گروههایی که ظرف سالهای بعد از انقلاب به حاشیه شهر رانده شده‌اند گروههایی هستند که تا حدی سابقه شهرنشینی دارند. برخلاف گروههای اولیه‌ای که در کتاب عمدتاً مورد تأکید قرار گرفته، یعنی مهاجران روستایی که از انزوای روستا به متن جامعه شهری نزدیک می‌شوند، گروههای مورد اشاره من از شهر رانده شده‌اند و از این رو تجربه رانده شدن از شهر را دارند. نسل قبلی اینها یعنی پدران شان کسانی‌اند که توانستند در مهاجرتهای اولیه در شهر ادغام شوند اما الان فرزندان از شهر به دلیل گرانی هزینه سکونت و فقدان چشم‌اندازی برای مالک شدن به نقاط حاشیه رانده می‌شوند.

بنابراین برخلاف مهاجران اولیه که یک نوع میل به ادغام در شهر که سمبل زندگی مدرن است داشتند این حاشیه‌نشینان جدید که از شهر رانده شده‌اند در تعارض با شهر و مدرنیته قرار دارند. این تعارض زمینه تغییر سیاستها و استراتژیهای حاشیه‌نشینان جدید می‌شود. من فکر می‌کنم امروز پیشروی آرام به یک جنبش آشکارتر تبدیل شده است.

بیات: قرائت شما از کتاب خیلی جالب بود، هم جنبه‌هایی که به نفع من است و هم جنبه‌هایی که انتقادی است. فقط چند جمله می‌گویم. فکر می‌کنم نباید فعالیتهایی را که این گروه از مردم انجام می‌دهند به فراموشی سپرد. این فعالیتها باید ثبت شود. گرایشهای جدیدی که در تهران پدید آمده و مورد توجه شما قرار

گرفته در آن دوره زمانی مورد مطالعه من گرایشهای عمده نبودند. خیلی مهم است که اینها نیز مورد بررسی قرار بگیرد. جالب این که این گرایشها فقط به تهران محدود نمی‌شود بلکه در قاهره هم این جور است. در قاهره هم مردم از داخل شهر بیرون می‌روند نه اینکه از روستاها به قاهره وارد شوند.

حتی در کشورهای امریکای لاتین هم این گرایش به وجود آمده به طوری که مهاجرت شهر به روستا یک مدل قدیمی شده است، انگار که شهر به نقطه اشباع رسیده است. مسلم است که مجتمع‌هایی که به وجود می‌آید خصیصه‌های خیلی جالبی دارند که باید مورد مطالعه قرار بگیرد.

ایا این تهی‌دستان قانون‌گریزانند یا اینکه به متن توجه دارند یا اینکه از متن می‌گریزند؟ اینها سوآلهای خیلی مهمی است. می‌دانید که خیلی از نوشته‌ها، به ویژه ادبیات کلاسیک در آمریکای لاتین، راجع به این نوع گروهها نگاه چندان مثبتی ندارند، مثلاً ادبیات مربوط به فرهنگ فقر از قانون‌گریزی تهی‌دستان می‌گوید، از غیراخلاقی بودن فعالیت‌های تهی‌دستان، از منضبط نبودن‌شان، و غیره که البته فکر می‌کنم همه ما ضرورتاً با این بحثها موافق نیستیم. اساساً شکل‌گیری مفهومی به نام فرهنگ فقر به گونه‌ای که بتواند در تمام فرهنگها کاربرد داشته باشد به نظر من در بطن خود تعارض دارد، چون فرهنگهای بومی نوع خاصی از رفتارها را به وجود می‌آورند. ولی من احساس می‌کنم این نوع برخوردی که من کردم، در واقع به این مقوله پاسخ می‌گوید.

نکته‌ای که شما در خصوص exclusion گفتید، یعنی این نکته که پروسه‌هایی ساختی هست که این تهی‌دستان را حذف می‌کند خیلی مهم است. در عین حال، باید میان دو مفهوم فرق گذاشت: یکی مارژینالیته و دیگری مارژینالیزیشن. اولی بدین معناست که این افراد فی‌نفسه از نظر فرهنگی در حاشیه‌اند، که این نوع نگاه به فرهنگ فقر نزدیک است، در حالی که مارژینالیزیشن پروسه‌ای است که این افراد و گروهها را به حاشیه می‌راند و این عامل راندن، خواه دولت باشد و خواه بازار یا هر عامل دیگری، خیلی اهمیت دارد و باید کاملاً دیده شود. نقش دولت در اینجا انکارناپذیر است. من البته در کتاب زیاد به این نقش دولت نپرداختم، هرچند در فصل آخر کتاب، اشاره‌هایی در این زمینه هست یعنی آنجا که بحث قدرت فوکو را نیز نقد کرده‌ام.

به نظر فوکو، قدرت قرار است همه جا باشد در حالی که در تجربه ایران ما دیدیم که در خیلی از جاها دولت برای پیشروی آرام تهی‌دستان مانع ایجاد کرد، دولت به عنوان یک نیروی مهتر.

بنابراین دولت از این زاویه مهم است ولی چیزی که شما مورد نظر دارید حتی از نقش دولت نیز مهم‌تر است. حرف شما این است که نه تنها قهر بلکه سازوکارهای خاص اقتصادی و سیاسی نیز وجود دارد که تهی‌دستان شهری را به حاشیه می‌راند. من این قضیه را در قالب بحث وسیع‌تری نگاه کرده‌ام، در قالب مدرنیته. به عبارت دیگر درست است که تهی‌دستان شهری می‌خواهند بخشی از مدرنیته بشوند. می‌خواهند تلویزیون داشته باشند، می‌خواهند آب و برق داشته باشند، ولی درعین حال قادر نیستند پول آب و برقیشان را سر وقت بدهند. این قضیه سروقت دادن مسئله مهمی است. اینها می‌خواهند که مشاغل مطمئن داشته باشند. ولی نمی‌توانند به موقع سر آن شغلی که امنیت دارد حاضر شوند، یعنی مسئله انضباط زمان و مکان را بر نمی‌تابند. به همین دلیل است که من بحث چانه‌زنی تهی‌دستان با مدرنیته و کنار آمدن‌شان با زندگی مدرن را مطرح کردم. روشی که تهی‌دستان در پیش گرفته‌اند عبارت است از کنار آمدن با مدرنیته. دولت نیز جزئی از مدرنیته است، دولت مدرن است.

اطهاری: ضمن تأیید گفته‌های سرکار خانم خاتم درمورد غفلتی که از این کتاب در ایران شده و گلایه خود آقای بیات در همین زمینه، گمان می‌کنم تعاملی که من و آقای بیات از همان کار حاشیه‌نشینان، آغاز کردیم در این بحث می‌تواند پیش برود. ما در ادامه مطالعات حاشیه‌نشینان یک سری نتیجه‌گیریهایی کردیم که دیگر به دست آقای بیات نرسید. بیات از آمار و

اطلاعات مطالعات حاشیه‌نشینی در کتاب استفاده کرده بود و در عین حال به پخته‌تر شدن نتایج تئوریک مطالعات ما نیز یاری رسانده بود. جریان پیشروی آرام تهی‌دستان شهری یا ساکنان آنچه اسکانهای غیررسمی می‌نامیم در کتاب

اطهاری:

**حاشیه‌نشینی یا اسکان غیررسمی
به عنوان یک پدیده فراگیر در ایران
اکثراً به وسیله کارگران کارخانه‌ها بوده است،
۵۵ درصد ساکنان اولین کانون حاشیه‌نشینی
که اسلامشهر کنونی باشد، کارگرهای کارخانه‌های
جاده کرج بوده‌اند**

بعد از یک تفسیر نسبتاً مسخره که از تمدن بزرگ شاه سرچشمه می‌گیرد می‌گویند که روند به گونه‌ای است که ما از سال ۱۳۵۳ دیگر در تهران کم‌درآمد نخواهیم داشت، پس قطعه‌بندی زمین و ضوابط شهری را به صورتی می‌چینیم که درآمدهای متوسط و بالا را دربرگیرد. آن تعدادی هم که در تهران کم‌درآمد خواهد بود، دولت برایش خانه‌سازی می‌کند که بنیان دولت‌آباد را بر همین اساس گذاشتند. در واقع در آن سیستم برنامه‌ریزی شهری و بعد در مسکن نوعی راندن به حاشیه دیده می‌شود و بعد از انقلاب هم ادامه پیدا می‌کند، نکته اصلی این است که این روند در محلاتی از غرب تهران مثل جی و سلسبیل که می‌توانست ادغام مدنی وجود داشته باشد، به اخراج مدنی می‌انجامد. این در مورد ایران است، ولی در مورد سایر کشورها می‌توان گفت که نمی‌تواند آن قدر صادق باشد و بخش مهمی از فرمایش شما درست است و به این ترتیب من به نظرم می‌رسد که تز گیدنز در مورد ساخت‌یابی که خیلی هم با شیوه شما انطباق دارد، می‌تواند کامل کننده باشد. در واقع یک نوع ساخت‌یابی است که از نوع طبقاتی نیست و اهمیت کتاب هم در همین است که از چارچوبهای مرسوم جنبشهای اجتماعی و تحلیلهای اجتماعی که اکثراً طبقاتی و سیاست‌زده بود بیرون آمد و اینها برای من آموزنده بود، در عین حال می‌توان به این ترتیب تکمیل کرد که اینها یک ساخت‌یابی است؛ ساخت‌یابی که می‌تواند در کشورهای

بیات:

**اهمیت تئوریزه کردن نقش تهی‌دستان شهری
در این است که توجه‌ها در ادبیات اغلب
به طبقه کارگر و طبقه متوسط معطوف شده است
و تهی‌دستان شهری در کارهای تئوریک
فراموش شده‌اند**



مختلف متفاوت باشد و در نهایت ادغام مدنی هدف همین کسانی است که در حاشیه قرار گرفتند.

بیات: انتقادهای شما خیلی جالب است و باید مورد توجه قرار بگیرد. اینکه شما گفتید بخشی از کنشگرها کارگران کارخانه‌های بودند، و من چه طور بحث

به خوبی توضیح داده شده است. گرچه رویکرد مناسب است ولی کاستیهایی هم دارد که من در بعضی موارد با آنها تضادهایی حس می‌کنم. برای اینکه ما بتوانیم تحلیل کاملی از موقعیت اینها بدهیم باید یک تحلیل ساختاری نیز از موقعیت جامعه‌ای مثل ایران ارائه کنیم. مارکس عبارتی دارد که می‌گوید انسانها تاریخ را می‌سازند ولی نه در شرایطی که خودشان ساخته باشند یا انتخاب کرده باشند. این شرایط در جوامع مختلف جهان سوم یک وجه مشترک دارد، و آن هم این است که همه آنها دوران گذار از یک ساخت عقب‌مانده‌تر به یک ساخت مدرن و در حال جذب مدرنیته‌اند. در کشورهای خاورمیانه، قوام مدنی از آمریکای لاتین پایینتر است. در این کشورها به دلیل پول نفت، دولت استقرار و اقتدار بیشتری از کشورهای آمریکای لاتین دارد، حتی در کشورهای خاورمیانه می‌توان ترکیه را هم از کشورهای نفتی جدا کرد. از این می‌خواهم استفاده‌ای بکنم. شما گفتید در کشورهای خاورمیانه نقش خانواده مهم است و در آمریکای لاتین انجمنها نقش مهمی دارند برای اینکه قوام مدنی آنها بیشتر است. نکته دیگر این که در کشوری مثل ایران روند جذب مهاجرین روستایی در شهر و مدرن شدن‌شان در مقایسه با آمریکای لاتین، روند نسبتاً سریعتر و کم‌رنجتری دارد. چون به دلیل پول نفت با تحرکات حداقل اجتماعی و جنبشهای نسبتاً آرام و شورشهای گاه به گاهی امکان بیشتری برای به دست آوردن مواهب و ثمرات زندگی شهری یا مدرن فراهم است. همچنین مطالعات ما در همان گزارشی که عرضه شد به خوبی نشان داد که حاشیه‌نشینی یا اسکان غیررسمی به عنوان یک پدیده فراگیر، که در ایران از دهه ۱۳۵۰ یا ۱۹۷۰ میلادی آغاز می‌شود، اکثراً به وسیله کارگران کارخانه‌ها بوده، یعنی کسانی که دارای مشاغل نسبتاً ثابت و منضبط بودند که این مسئله، بحث شما را که اینها چون مدرن بودن برایشان سخت است، قضیه را دور می‌زند، تا حدی زیر سؤال می‌برد، اگر به اولین کانون حاشیه‌نشینی یا اسکان غیررسمی در سال ۱۳۵۵ که اسلامشهر کنونی باشد نگاه کنیم، می‌بینیم ۵۵ درصد آنها کارگرهای کارخانه‌های جاده کرج بودند. اسلامشهر تقویت اساسی می‌شود، به وسیله صاحبان کارخانه کرج یک جاده‌ای می‌کشند از همان کارخانه‌ها که از احمدآباد مستوفی می‌آمده و به اسلامشهر می‌رسیده است و این موجب می‌شود که اسکان غیررسمی در ایران موجودیت پیدا بکند. همچنین در همان گزارش آوردیم که برنامه‌ریزی شهری و مسکن در ایران شهروندزایی کرده است. چرا که متوسط قطعه‌بندی زمین در شهر تهران پیش از اعمال طرح جامع تهران که ۱۳۴۷ به تصویب می‌رسد و ۱۳۴۹ به وسیله شهرداری به اجرا درمی‌آید صدمتر مربع بوده است. در طرح جامع تهران

است که جامعه شهری ما قبل از آنکه چیزی به اسم نظام برنامه‌ریزی و تهیه طرحهای جامع و تفصیلی با نگرشهای غیرواقع بینانه گروههای کم‌درآمد را حذف کند، در خودش مکانیزمهای حذف و به حاشیه راندن داشته است. این پدیده را می‌توان در مناسبات بازار زمین و مسکن و در متن اجتماعی که گرایش داشته به اینکه فضا را طبقاتی کند، ردیابی کرد. فقط مسئله قیمت زمین هم نیست، گرایش به همسپینی گروههای بالاتر با همدیگر منجر به تمرکز آنها در نقطه خاصی از شهر می‌شده است. قبل از این ما یک سیستم قبله‌ای و قومی داشتیم که خان با رعایایش در یک جای شهر می‌نشست. در محلات خیلی قدیم ما در دوره قاجار رعایا و آدمهای خان در اطراف او ساکن‌اند. این نظام سنتی و عشیره‌ای در دوره مدرن از هم پاشید. در اواخر دوران ناصری شمال شهر مجهز می‌شود و تمام گروههای بالا سعی می‌کنند بروند و آنجا خانه بخرند و

محلها به این صورت شکل می‌گیرد و به تدریج چهار تا محله اصلی شهر محله گروههای کم‌درآمد و فقیر می‌شود. پس گرایش به حذف از ابتدا بوده است. ما از ۱۳۰۰ به این سو پدیده جدی مهاجرت را داریم و مهاجر در گام نخست جذب متن شهری نمی‌شود و در حاشیه ساکن می‌شود، این پدیده را هم ما داریم. وقتی سال ۱۳۴۱ راجع به جوادیه در آن کنگره مسائل اجتماعی شهر تهران در دانشگاه تهران صحبت می‌شود، گفته می‌شود که محله ۸۰۰۰۰ نفری ظرف ۱۰ سال شکل گرفته و همه هم مهاجرند. اینها مناطق محروم‌اند و به این دلیل در حاشیه‌اند که آن استانداردهای حداقل و میانگین شهری را ندارند. مهم است که به این مسئله توجه کنیم که در یک دوره‌ای شهرنشینی شتابان در کشور داشتیم. سه چهار دهه تا نیمه دهه پنجاه این مهاجرت‌های

بیشتر از آنکه طرحهای جامع و تفصیلی با نگرشهای غیرواقع بینانه گروههای کم‌درآمد را حذف کند، در خودش مکانیزمهای حذف و به حاشیه راندن داشته است؛ این متن اجتماعی گرایشی بوده که فضا را طبقاتی کند

می‌کنم که مدرنیته را دور می‌زنند این قابل توجه است. گرچه وقتی من گزارشهای قدیمتر مثل کار گلابدره ای را مطالعه می‌کردم که مجموعه‌ای از مطالعات را کنار هم گذاشته بودند آنها این جور نشان می‌دهند که اغلب ساکنین این مناطق کارگران کارخانه‌ای نبودند.

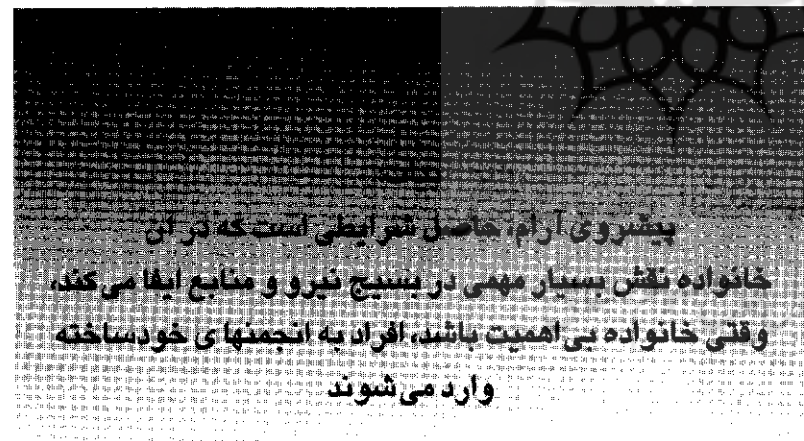
اطهاری: مطالعاتی که قبل از ۱۳۵۵ انجام گرفته، از آنجا که در آن زمان هنوز حاشیه‌نشینی به عنوان یک پدیده فراگیر در ایران مطرح نبود، اینها جریانهای مهاجر اسکان را مورد مطالعه قرار می‌دادند. در سال ۱۳۵۵ اسلامشهر یک استثناست. بعد این استثنا قاعده می‌شود و از آن زمان اگر آمار را نگاه کنیم وجه غالب، کارگری است.

بیات: خوب این مهم است. اما نکته دوم که می‌خواستم بگویم این دورزدن

مدرنیته فقط در زمینه فضا و مسکن نیست. گرفتن خانه‌ها و اشغال آپارتمانها که بخصوص در شرایط انقلابی صورت گرفت قاعده نیست، بلکه یک استثناست. ولی جنبه‌های دیگری از اعمال و فعالیت‌های این گروهها وجود دارد که نشان‌دهنده آن است که سعی می‌کنند با مدرنیته در حال مذاکره باشند. مثلاً انواع مشاغلی که افراد دارند، مشاغل حاشیه‌ای یا مشاغل غیررسمی به طوری که روز به روز هم در اغلب کشورهای جهان سوم این نوع غیررسمی زیاد می‌شود با وجود اینکه طبق تئوریهایی موجود باید کم شود. ما به طرف مدرنیته پیش می‌رویم، در حالی که می‌بینیم این نوع مشاغل به طور فزاینده‌ای گسترش پیدا می‌کند. نکته دیگر اینکه در این کتاب تأکید من بر کنش و این کنشگرها بیشتر بوده و به ساخت‌هایی که در چارچوب آن این اعمال صورت می‌گیرد کمتر توجه داشته‌ام. گرچه تلاش داشتم بین این فعالیتها و آن ساختها رابطه ایجاد کنم.

خاتم: بحث درباره گروههای در حاشیه تهی‌دست

شهری بحثی بسیار مهم، جذاب و پر از نکته‌های ناشناخته است. اما ممکن است کمی ما را از کتاب دور کند. من با روایتی که اجتماعات در حاشیه را به برنامه‌ریزی مسکن مرتبط می‌کند و قبل از آن اجتماع در حاشیه را مهم نمی‌داند مخالفم. یعنی بحثی که اسکان غیررسمی را اصل می‌گیرد و می‌گوید اجتماع در حاشیه آن زمانی پدید آمد که ما برنامه‌ریزی شهری پیدا کردیم و طی آن برنامه‌ریزی افراهم‌درآمد رانده شدند. من با این مخالفم. من اعتقادم این



بیشتری آرام، حاصل شرایطی است که در آن

خانواده نقش بسیار مهمی در بسیج نیرو و منابع ایفا می‌کند

وقتی خانواده بی‌اهمیت باشد، افراد به انجمنهای خودساخته

وارد می‌شوند

گسترده به شهرهای ما وجود داشته و این یک دورانی هرچند کوتاه تازه وارد را درحاشیه خودش نگه می‌دارد تا به تدریج تخصص و مهارت و امکان کسب درآمد را پیدا کند. نکته دیگر که آقای بیات اشاره کردند به اینکه یکی از مثالهای نقض مدرنیته یا چانه‌زدن درباره مدرنیته موضوع مشاغل اینهاست، ساده‌ترین کار در اجتماعات حاشیه‌ای مهاجرت‌نشین، کارگری ساختمان است. مهاجر نه فرصت کسب مهارت دارد و نه امکانات آموختن مهارت را. باید به

موانع اجتماعی و سیاسی، اینها هر چه در یک جامعه‌ای بیشتر باشند، کنار گذاشتن بیشتر می‌شود و تفاوت‌های فضایی عمیقتر می‌شود. در جامعه ما به دلیل شرایط خاصی که هنوز هم وجود دارد و ثروت نفت هست، هر چه ما برنامه‌ریزی مسکن و شهری را پخته‌تر کنیم تا حدود هفتاد درصد می‌توانیم بر مشکلات موجود غلبه کنیم.

بیات: من احساس کردم در آخر بحث سوء تفاهمی پیش آمده است، به این معنی که من برای چانه‌زنی با مدرنیته جنبه مثبتی قائلم که البته این طور نیست به دلیل اینکه این نوع فعالیتها، مشکلات خودش را دارد، فعالیتهایی که به صورت غیرقانونی انجام می‌شود و امنیت ندارد. در نوشته‌های اخیر من بیشتر روی این جنبه تکیه شده است.

دوم اینکه گویی من مکانیزمهای به حاشیه راندن افراد را به جاهایی که زندگی می‌کنند و به مشاغل خاص آنها قبول ندارم. ولی اساس بحث من این

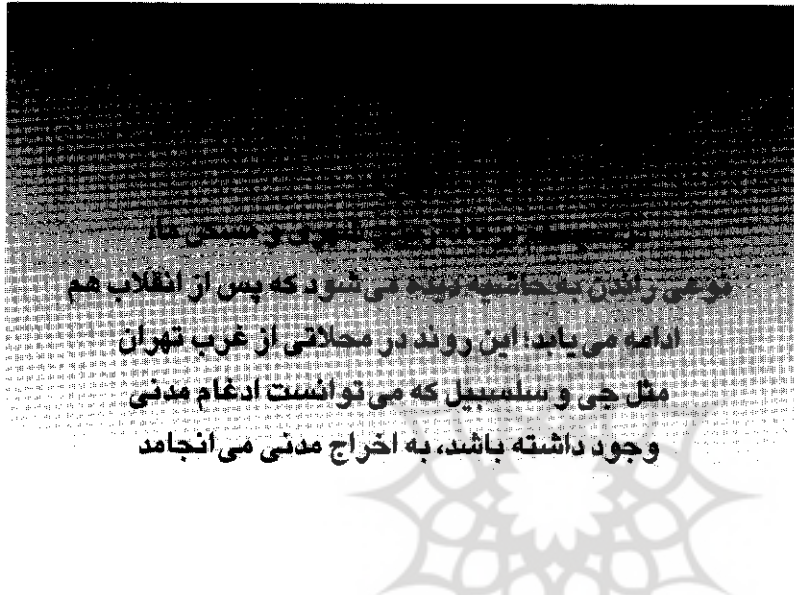
سرعت بیاید و نانی تهیه کند. این مشاغل باعث می‌شود که اینها در یک نظام غیررسمی قرار بگیرند، چون شغل ساختمانی در ایران در یک بخشی است که سازمان کارش به صورت عمومی غیررسمی است، یعنی تأمین اجتماعی ندارد، برای واحدهای بزرگ نیست، واحدهای کوچک تولیدکننده در این بخش غیر متشکل باقی می‌مانند.

به نظر من باید توجه کنیم که در یک دوره‌ای که اجتماعات حاشیه‌ای ما عمدتاً مهاجرین تازه‌واردند، این خصوصیت یعنی مشاغل ساده ابتدایی وجود دارد. ولی از نیمه دهه پنجاه به این طرف کاهش مهاجرت به شهرهای بزرگ را داریم و به این ترتیب اجتماع حاشیه‌ای ما متشکل از کم‌درآمدهایی می‌شود که در شهر دوام نمی‌آورند یعنی جا پیدا نمی‌کنند یا از اتاق نشیمنی در تهران خسته شده‌اند و می‌روند که یک سرپناه ۴۰، ۵۰ متری در مثلاً اسلامشهر تهیه کنند، این گروهها متشکل از کارگران کارخانه و غیره‌اند. آن ادبیاتی که آقای بیات اشاره می‌کند، ادبیات دهه چهل است، ادبیاتی که متوجه اجتماعات حاشیه‌ای و آلونکهای کنار شهرهاست. ویژگیهای این اجتماعات متفاوت است با این سکونتگاههایی که بعداً در دهه پنجاه به این طرف در پیرامون شهرها شکل می‌گیرند و محصول حذف برنامه‌ریزی مسکن و برنامه‌ریزی شهری هم هستند.

دوم اینکه مطالعاتی که ما در ایران داریم نشان می‌دهد که این اجتماع در حاشیه به تدریج میل می‌کند به تغییر مشاغل. مثلاً در جعفرآباد کرمانشاه که یک سوم جمعیت، کارگر ساده است هر سال چند درصد از خانوارها محله را ترک می‌کنند و می‌روند به محلات خوب کرمانشاه مثل کسری، ۲۲ بهمن و... وقتی شما نگاه می‌کنید، اینها گروههایی‌اند که توانسته‌اند خودشان را بالا بکشند و در آن محوره‌های اصلی که این محله را به شهر وصل می‌کند مغازه‌دار و کاسب شده‌اند. اما این مکانیزم معیوب است به این دلیل که گروههای فقیرتر

در آن محله، می‌مانند یعنی محله فقیرتر می‌شود. لازم است معنای اقتصادی این پدیده را بشناسیم که آن گروه پردرآمدتر می‌تواند جابجا شود و محله فقیرش را ترک کند، بیاید و در متن شهری ادغام شود و گروههای فقیرترشان می‌مانند. من عناصر فرهنگی را روی این بستر سوار می‌بینم، یعنی یک چنین بستری از قشربندی در این اجتماعات هم وجود دارد.

اطهاری: اینکه در جامعه مکانیزمهای به حاشیه راندن غیر از مقوله برنامه‌ریزی مسکن و شهری وجود دارد، در جای خود مطلب درستی است، هم در جوامع سنتی و هم در جوامع مدرن، نیویورک همه محله فقیرنشین دارد. ولی مسئله این است که وقتی سازوکاری ناقص باشد، تله فضایی درست می‌کند. وقتی که این مکانیزم ناقص به صورت مداوم عمل بکند حتی اسلامشهر هم بعد از اینکه طرح جامعش می‌آید و همان مکانیزمهای موجود در طرح جامع تهران را به کار می‌گیرد، کم‌درآمدها را نمی‌پذیرد و اخراج می‌کند. بدین ترتیب دائماً یک تله فضایی ایجاد می‌شود و دور باطلی به وجود می‌آورد انسانهایی که می‌خواهند از این بیرون بیایند آن قوام و تنوع مدنی را پیدا نمی‌کنند. بدین ترتیب برای جامعه‌ای مثل ایران گمان می‌کنم برای اینکه این تله‌های فضایی در پیرامون ایجاد نشود، قوام مدنی جامعه نقش بسیار مهمی دارد. مقوله دیگری که مورد اشاره دکتر بیات بود، این است که مشاغل غیررسمی به این دلیل بیشتر می‌شود که ما وارد عصر اطلاعات شدیم و در سطح کل جامعه تفاوتها و تمایزها بیشتر می‌شود، این قاعدتاً خودش را به فضا منتقل می‌کند. به نظر من موانعی که در مقابل حرکت آرام وجود دارد چه موانع اقتصادی، چه



است که با وجود این مکانیزمها آنها چه کار می‌توانند بکنند و چه می‌کنند، چه رویه‌ای را اختیار می‌کنند که نه تنها بقایشان تثبیت شود بلکه زندگی‌شان هم بهتر باشد. مهم این است که آنها در حیطه رانده‌شدگی باقی نمی‌مانند، بلکه سعی می‌کنند زندگی‌شان را بهتر کنند و با آن مبارزه می‌کنند و این مبارزه چنانچه گفتم یک خصیصه‌هایی دارد: دراز مدت است، ضرورتاً جمعی نیست، بلکه فردگرایانه است و... این اساس بحث من است که با وجود این محدودیتها، این افراد چه طور زندگی‌شان را پیش می‌برند. از این رو با این دیدگاه می‌توان به فعالیتهای زنان ایران نیز نظر داشت و من برای اولین بار مقاله‌ای نوشتم راجع به زنان ایران و جوانان و بخشی از این دیدگاه و برخی مفاهیم جدید را در آنجا به کار بردم که امیدوارم فعالیتهای زنان ایرانی را با وجود محدودیتها و با وجود اینکه شاید یک جنبش اجتماعی به آن صورتی که در غرب مطرح است، نباشد توضیح دهد. اخیراً این گونه پدیده‌ها را در قالب سیاستهای اجتماعی توضیح می‌دهند، به این صورت که یک محدودیتهایی هست و این افراد این نوع استراتژی را اتخاذ کردند که با آن دربیفتند و زندگی‌شان را سامان ببخشند. با وجود این باید ناتوانیهای اینها را هم در مقابل این دنیای خیلی پیچیده و مدرن به رسمیت بشناسیم. مهم این است که توانایی‌های اینها، را تقویت کنیم که اینها به تعبیری، مدرن شوند چرا که مدرنیته هم سود دارد و هم هزینه و اینها سعی می‌کنند هزینه‌هایش را دور بزنند ولی از فوایدش استفاده می‌کنند، ولی هدف باید این باشد که اینها قادر شوند در دنیای مدرن زندگی بکنند چون منافع زیادی هم دارد.